



۲۰۱۴/۰۲/۰۶



پوهاند بشیر احمد زکریا

شهزاده افغان و دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده پوهاند بشیر احمد زکریا
پروفیسر دایمی و مدرس خاص
پوهنتون کولمبیا

ترجمه رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوام از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات تالیبی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

فصل اول تا دهم

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shahzadee_afghan_part_۱۰.pdf

فصل یازدهم

اکثریت افغان ها از شاه شجاع نفرت بی حد و حصر دارند؛ ولی آنهایی که به حلقهات حکومتی وی نزدیک اند می دانند که اولیای امور حکومت او تا چه اندازه غرق در فساد اند. قبل از اینکه الکسندر برنس به آتش کشیده شود باری گفته بود "وزیران بد شالوده بنیادین در بدنامی هر حکومت اند ولی شک دارم که هیچ پادشاهی به اندازه سلطنت شاه شجاع مجموعه چنین وزیران بدکردار را تا کنون بدور خود داشته بوده باشد."

پیوسته سؤال معمائی در ذهنم خطور می کرد که چرا قیام افغان ها در برابر شاه شجاع و ولینعمت هایش تا این اندازه آهسته و حامل یک حرکت تدریجی است. فکر می کنم دلیل آن در فقدان ارتباط میان کابل، شهرهای خورد تر، قریه ها و قصبات بود. ولی بعد ها متوجه شدم که شاه شجاع در اواخر سال ۱۸۳۹م به جلال آباد سفر کرده بود و بعد از دست دادن پشاور منحیث پایتخت زمستانی سلاطین افغان، جلال آباد حالا مرکز زمستانی پادشاه افغان پنداشته می شد. قیام اول بر ضد شاه شجاع از ولایت کنر به رهبری سید هاشم خان آغاز شد. قیام کنندگان وی تا چند روز جنگیدند ولی سر انجام به وسیله عساکر

د پانوشمیره: له ۱ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

شاه شجاع عقب زده شدند، رهبری عساکر شاه شجاع را قوماندان مکرپگر^۱ به عهده داشت و جبهه سید هاشم خان را در لغمان تسخیر کرد. معتاقب سید هاشم خان، قبيله جبار خیل به رهبری محمد عبدالعزیز دست به قیام زد هر چند این قیام کدام موفقیتی بدنبال نداشت ولی حد اقل توانست درد سر و تشویش را در اذهان حلقات شجاع ایجاد نماید. برتانوی ها ازین قیام های کوچک به خوبی آگاهی داشتند، و به خاطر سرکوبی هر قیام اقدامات عاجل را روی دست می گرفتند زیرا آنها می دانستند که همین قیام های کوچک سرانجام منجر به قیام های منطوقی و ملی می شود.

متعاقباً قوم خوگیانی^۲ از دادن مالیه سر پیچی کرد. کپتان کانولی و مأمورین شاه شجاع توانستند تا افراد وابسته به چند فئودال را مسلح نمایند تا در برابر قیام کنندگان اقوام غلجایی که کنترل شاهراه ستراتیژیک کابل - جلال آباد را در دست داشتند، جنگ نمایند. از اینکه شاه شجاع نتوانست در جلال آباد مصروفیت لازم پیدا کند، در جنوری سال ۱۸۴۰م دوباره به کابل بازگشت. در اپریل همین سال در کابل شایعه ای پخش شد که مکناتن برای دستگیری و زندانی ساختن رهبران قیام و تعداد زیاد آزادی خواهان دیگر مانند حسین کابلی، بیات، کندهاری و سائرین از ولایات شمال و غرب پلان هایی را رویدست گرفته اند. قبل از اینکه در اگست همین سال رهبران نامبرده دستگیر شوند، اقوام غلجایی قادر به تهدید کابل، کوهدامن و کوهستان شدند. یکی از عوامل دیگری که بر خشم غلجایی ها افزود جدا سازی پرداخت حق العبور شان بود و زندگی شان بهمین عاید حق العبور وابسته بود، بنابراین در اولین عکس العمل خویش جلال آباد را هم مورد تهدید قرار دادند. در اکتوبر سال ۱۸۴۱م برتانوی ها مجبور شدند به خاطر محافظت مزید غنچه جنرال سیل^۳ که به هندوستان بازگشت مجدد می کرد نیروی تازه دمی تحت قومانده دگروال مانتهیث^۴ بفرستند. نیروهای دگروال مانتهیث مؤظف بودند تا امنیت شاهراه منتهی به جلال آباد را بگیرند. ولی عساکر دگروال مانتهیث به شدت تحت آتش نیروی آزادیخواه غلجایی درآمدند بخصوص در حدود تنگی خورد کابل. هر دو جانب تلفات سنگین را متحمل شدند و جنرال سیل در ناحیه پای خود جراحت شدید گلوله برداشت که باعث شکستن پایش شد. وی روی خود را بمن دور داد و گفت: «وید، من زخمی شدم» و به همان حالت بالای اسپیش باقی ماند و تازمانی هدایت زد و خورد را میداد که در نتیجه ضیاع خون مجبور به سپردن قومانده به «دینی^۵» شد.

"روزهای خوش" لشکر اندس دیگر به پایان رسیده بود. یکتعداد عساکر در بالاحصار و مابقی همه در شمال شرق کابل در گارنیزون های موقتی که به اندازه کمتر از نیم مایل وسعت داشت جابجا شده بودند. نه تنها جنرال کاتن^۶ بلکه بعد ها جنرال الفنستن^۷ این نقطه را ترجیح نمیداد. هر دو جنرال و نماینده سیاسی برتانیه مکناتن، قلعه مشرف بر شهر، بالاحصار را بخاطر دیوار های بلند و مستحکم و پارامتر یا پیرامون قابل دفاع آن مرجح تر می شمردند. شک نیست که مسئله اعمار گارنیزون های جدید به علتی به مخاطره مواجه شد که خزانه هند برتانوی تخلیه شده بود و از جانب دیگر «دولت

^۱ - commander Mcgregor

^۲ - خوگیانی: نام یکی از اقوام خیلی باستانی افغانستان است که هرودت ۲۵۰۰ سال قبل نام شانرا بصورت Hygennoi در پهلوی اقوام پارسی یا آفریدی، ارسه کوی یا اورکزی، اسپیی یوی یا یوسفزی، تیرابیوی یا تیراهی و غیره به مثابه اقوام ساکن در ساتراپی هفتم یاد کرده است. بطلمیوس، سترابو و پلینی عین نامها را به تکرار آورده اند. در کتاب لرغونی آریانا به همه مراجع و رفرنس های مستند به آن اشاراتی شده است. مترجم

^۳ - General Sale

^۴ - Colonel Monteith

^۵ - Wade

^۶ - Dennie

^۷ - General Cotton

^۸ - General Elphinstone

د پانو شمیره: له ۲ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

توري» (محافظه کاران^۹) مایل به تداوم حمایت از چنین جنگ گزاف نبود.

ابر سیاه نه تنها دامنه آسمان کابل را فراگرفته بود بلکه در آسمان تمام کشور در گردش بود، افسران انگلیسی و خانواده هایشان بازهم برخوردار از همه امکانات خوب زندگی بودند. افسران غرق عیش و خوشحالی بودند و بین هم می گفتند "کشش زنان کابل زیاد است و نمی دانیم چطور در برابر آن مقاومت کنیم". در همان آغاز، بعد از حمله و اشغال، زنان یکتعداد افسران برای شان فرستاده شدند، مسلماً که آنها با دیدن زنان شان خرسند شدند ولی این عمل بین افغان ها باعث اعلام زنگ خطر شد دال بر اینکه دیگر کشور شان برای دائم اشغال شده است.

زندگی بالای خانواده های اروپای ها، هندوها و سیک های منسوب به لشکر اندس و مستقر در کابل، نسبت به کندهار خسته کن، به خوبی و خوشی میگذشت؛ این خانواده ها در همان آوان اشغال ۹ ماه را در کندهار سپری کردند. بریدمن رتری^{۱۰} باری از کابل بخانه خود نامه نوشت که طی آن زندگی شهر کابل را با کلمات خودش ترسیم کرده بود، "کابل شهریست زیبا و معمور، بازار های فراوان دارد، در هر کوچه و سرک که می بینی هر دو طرف آن خانه آباد شده و بلندی هر خانه از یک خانه تا خانه فرق دارد، این خانه ها بام های پهن و هموار دارند، دیوار های خانه های گلین در چوکات های چوبی چون سنج ساخته شده اند.... خانه ها مشرف بر کوچه های تنگ اند؛ کلکین خانه های شان شیشه ندارند ولی پنجره های چوبکاری شده مشتبک دارند که بالا و پائین میشوند و اکثراً با هنر خاص حکاکی شده اند، آن پنجره هائی که حکاکی نشده اند حد اقل تا اندازه ای تزئین دیده اند. کلکین های دکان ها روبروی شعاع آفتاب باز می شوند و انواع مختلف میوه باب، سامان بازی، جوشن و کلالی در دکان ها با جلوه های شان چشم هر بیننده را بطرف خود می کشاند و شرح هر کدام از حوصله این نامه پوره نیست. این اشیاء به شکل حیرت انگیز آن از سقف تا به چت در قطار های جالب چیده شده اند، در مقابل هر دکان یک پیشه ور نشسته و بخاطر فروش امتعه خود بالای عابرین صدا می کند، و یا از میان همه این اشیای جمع شده فروشنده ای را می بینی که با نگاه های منتظرش سر بیرون کرده و عابرین را به امید خرید زیر چشمی نگاه می کند."

طوری که در بالا گفتیم یکی از دلایل مهم برای قیام، شخص شاه شجاع و مشاورین انگلیسی وی بود که افراد نهایت فاسد و ریاکار را بکار گماشته بودند. نتیجتاً شاه شجاع مکماً در حلقه اشخاص نالایق، ضد ملی، خود خواه و خوشخدمت محاصره شد، اینها بودند که شاه را یکسره از ملت افغان دور و در حلقه انزوا قرار دادند. طور مثال، ملا شکور که قبلاً از او یاد آوری کردیم به جای محمد عثمان خان سدوزی به امر مکناتن بخاطری مقرر شد که نامبرده تا اندازه زیاد طرفدار منافع برتانیه بود. در نتیجه سلطنت غیر قابل تحمل شاه شجاع، فساد در حکومت شایع و سوء رفتار افسران برتانوی بود که طی ماه های سپتمبر و اکتوبر سال ۱۸۴۱م یکتعداد از سران و اشخاص برجسته افغان مانند عبدالله خان اخکزی، امین الله خان لوگری، سردار محمد عثمان خان و سائرین قادر به ملاقات با شاه شجاع شدند. سران مذکور شکایات لازم را به سمع شاه شجاع رسانیدند و وی را متوجه مسؤولیت ووظایفی نمودند که در برابر مردم افغانستان بدوش دارد. شجاع در پاسخ گفت وی صرف به نام پادشاه است، برتانوی ها محض برایش لقب داده اند نه قدرت. بنابراین مردم تا زمانیکه به پا ایستاد نشوند و از شرف و وقار خویش دفاع ننمایند از وی نباید اندکترین توقع و تمتع داشته باشند.

عبدالله خان اخکزی و نائب امین الله خان لوگری با نواب محمد زمانخان که یکی از کهن سالترین برادر زاده های امیر دوست محمد خان بود مشوره کردند و در اواسط اکتوبر فیصله نمودند تا لویه جرگه را دعوت کنند و از سران و بزرگان اقوام حومه کابل و سائر اکناف کشور دعوت بعمل آورند. اولین

^۹ - Tory Government (conservatives)

^{۱۰} - Lieutenant Rattray

هسته گردهمایی سران در خانه رئیس قوم اُخکزی، عبدالله خان، در کابل منعقد گردید. جرگه نسبتاً کلانتر با حضور یابی تعداد زیادی از سران قومی در منزل نواب محمد زمانخان دائر شد. همه دست به قرآن گذاشته و سوگند نمودند که برتانوی ها را از افغانستان اخراج خواهند کرد. اعضای جرگه بعد از تدویر چندین جلسه، نواب محمد زمانخان را به مثابه رهبر و امیر مؤقت شان و امین الله خان لوگری را منحصیث معاون وی انتخاب نمودند. همچنان فیصله بعمل آمد تا هیئتی را به هزاره جات نزد شهزاده محمد اکبر خان بفرستد تا در اسرع وقت به کابل بیاید، زیرا نامبرده وارث مشروع سلطنت امیر دوست محمد خان شمرده می شد. مجلس وظایف مختلف را به سران قومی محول ساخت و یکی آن پخش شبنامه ها در خانه ها، قلعه ها، قراء، قصبات و مساجد بود. همچنان نامه ای بنام سر الکسندر و مکناتن نوشته و فرستاده شد و طی آن خروج نیروهای برتانوی از افغانستان خواسته شده بود. همچنان به شاه شجاع نیز گوشزد شده بود که اگر در مبارزه آزادیخواهان بخاطر اخراج برتانوی ها از افغانستان شرکت نورزد نامبرده نیز مانند برتانوی ها دشمن مردم افغانستان پنداشته خواهد شد. همچنان روی پلان های اقدامات قیام فیصله بعمل آمد.

شب هنگام تاریخ اول سپتمبر موهن لال جاسوس انگلیس راجع به پلان های افغان ها به سر ویلیم گزارش داد، نامبرده در جواب به موهن لال گفت: «غلط خواهد بود اگر در برابر افغان ها "ترس" نشان داده شود. ما باید به گارنیزون های خود برویم و ببینیم که کدام اقدامات رویدست گرفته شده اند.» در مسیر راه، نامه ای به سر الکسندر به زبان دری مواصلت و طی آن گفته شده بود «حالا وقت آن فرا رسیده تا کشور ما را ترک کنید!» سر الکسندر و مکناتن پیرامون حوادث صحبت کردند. علی الرغم همه این اخطار ها نه مأمورین سیاسی، مکناتن و برنس، و نه مرکز قوماندۀ نظامی لشکر برتانیه هیچ کدام، هیچ نوع اقدام را رویدست نگرفتند. موهن لال بعدها نوشت که این همه به دلیل احساس غرور و تکبر انگلیس ها بود. برنس مشتاقانه منتظر بدست آوردن پُست مکناتن بود زیرا مکناتن برای مقام گورنر بمبئی انتخاب شده بود. برنس در کتابچه یادداشت های روزانه خود به تاریخ ۳۱ اکتوبر نوشته بود «گمان میکنم، یا تخت است یا تابوت. قبل از آفتاب نشست خواهم دانست که به اروپا بروم و یا جانشین مکناتن خواهم شد.»

روز ۲ نوامبر سال ۱۸۴۱م بود که عالم مشهور میر حاجی بعد از ادای نماز صبح در مسجد پل خشتی در برابر نیروهای اشغالگر برتانوی اعلان جهاد کرد. طنین عین موعظه و اعلان جهاد از هر منبر هر مسجد کابل، حومه شهر، قراء و قصبات برخاست. با شنیدن این اعلان دسته های مختلف مردم اعم از دکانداران، صنعتگران، زنان و مردان عادی به پا و به سواری اسپ با چوب، بیل، چاقو، شاخی، خنجر، شمشیر و تفنگ های فتیله ای به سرک ها و کوچه ها ریختند. همه به طرف اقامتگاه سر الکسندر رفتند. رهبری جمعیت مردم را عبدالله خان اُخکزی و امین الله خان لوگری به عهده داشتند. مردم به زودی اقامتگاه سر الکسندر را محاصره کردند. در صبحگاهان همین روز قبل از ریختن مردم به جاده ها، محمد عثمان خان وزیر شاه شجاع با برنس ملاقات کرده و اصرار کرده بود که به خاطر مصونیت جان خود باید به گارنیزون های برتانیه برود. برنس این پیشنهاد را رد کرده بود. سر الکسندر برنس حتی بعد از گزارش های مکرر جواسیس خیلی مورد اعتمادش سنگینی حالت را بی اهمیت شمرده و به یگانه چیزیکه اعتماد می کرد گویا مهارت زبانش و زیرکی اش در متقاعد سازی مردم بومی ساده دل و بی ریا بود. الکسندر یک افسر خیلی دلیر و متعهد بود و به ملکه و امپراتوری باور راسخ داشت. با وجودی که الکسندر حوادث را به چشم سر می دید باز هم آنرا به دیده اغماض نگریسته و با وجودیکه محاصره بود باز هم آرام آرام غسل خود را می کرد. وی که در یک ویلای شبیه به یک قلعه کلان اقامت می کرد دید که در جوار قلعه اش اسطبل اسپ هایش به آتش کشیده و با دیدن دودی که از اقامتگاهش به هوا بلند می شد خود را به بالکن حویلی رساند، و باظاهر خیلی مندرس و زیبا به همراهی برادر جوانش بریدمن چارلس و کپتان ویلیم برادفورد که در هردو طرفش ایستاد بود نمایان شد؛ الکسندر سعی کرد تا با جمعیت خشن که در باغش جمع شده بودند از فراز بالکن خانه اش صحبت کند. الکسندر زبان به سخن زدن گشود، ولی زمانیکه فریاد و شور جمعیت را شنید که مانع سخنرانی اش می شود رنگ رخسارش در اول سرخ و بعد از فرط خشم و غضب به کیود خاکستری گرائید. الکسندر در وهله

د پانو شمیره: له ۴ تر ۷

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

نخست به گاردش اجازه نداد تا بروی جمعیت مردم آتش بگشایند ولی زمانیکه از وسط باغ صدای فیر را شنید، به گاردش امر آتش داد. برادفورد بعد از کشتن شش تن از مهاجمین جانش را از دست می دهد. برادر برادفورد دقیق یکسال قبل در جنگ پروان کشته شده بود. بادیگاردان برنس علی الرغم دفاع دلیرانه همه کشته شدند، سکرترش موهن لال قادر شد تا از سوراخ دیوار باغ مجاور فرار نماید. یک فرد کشمیری به مدد الکسندر برنس رسید و گفت که وی و برادرش "چارلی کوچک" باید لباس افغانی به تن نمایند. برنس توانست لباس افغانی را از طریق درب عقبی ساحه محصوره که محاط به بیرون بود بردارد. لباس را به تن کرد و داخل جمعیت شد و چنین وانمود ساختند که گویا از جمله مردم گرد آمده بدور خانه او هستند. به مجردی که مردم از اطراف خانه برنس دور شدند، برنس و برادرش رو به طرف گارنیزون های برتانوی کردند فکر می کردند که دیگر مصون اند. در همین اثنا برنس خودش بزبان دری با صدای بلند و با لحن خشن و شجیع به برنس (یعنی خودش) لعنت می فرستاد و می گفت (سکندر حرامزاده). یک تعداد کابلی ها متوجه لهجه او شدند و رو بطرفش دور دادند و بعد با صدای بلند جیغ زدند «سیکندر، سیکندر بورنوز». به مجردیکه مردم الکسندر برنس را شناختند وی را جا بجا دستگیر و بیرحمانه قصابی اش کردند. یکی از مستخدمین برنس، اجساد پاره پاره برنس و برادرش را جمع و مخفیانه بخاک سپرد. بعد از کشتن برنس، جمعیت مردم بطرف قلعه کپتان جانسن که مأمور پرداخت امور مالی بود حمله آور شدند، در خانه موصوف حدود ۱۷۰۰۰ پوند بود که غارت شد، همچنان به ارزش ۱۰۰۰۰ روپیه دارائی او را بثمانیه غنیمت جنگی با خود بردند. ظاهراً معلوم می شود که شاه شجاع بخاطر نجات الکسندر برنس، برادرش چارلی و کپتان برادفورد یک کتدک عساکر را با توپ های شش پونده تحت قومانده وزیرش فرستاده بود. ولی کتدک مذکور از بام های منازل زیر آتش شدید مردم قرار گرفت، کتدک پا به فرار گذاشته و توپ ها را رها کردند.

در گارنیزون، سرویلیم مکناتن، جنرال الفنستن، جگرن تین^{۱۱}، کپتان گرننت^{۱۲} و کپتان بیلو^{۱۳} پیرامون نامه واصله برنس صحبت می کردند که خواهان قوای عاجل امدادی شده بود. بعد از بحث طولانی درحالیکه هر کوی و برزن شهر مملو از افراد مسلح بود، مصمم شدند کپتان لارنس را به بالاحصار اعزام نمایند. کپتان لارنس به مجرد رسیدن به بالاحصار متوجه شد که شاه شجاع با حالت ناآرام و عصبانی در داخل دربارش بالا و پائین قدم می زند. متعاقباً لارنس به سواری اسب به سیاه سنگ رفت زیرا در آنجا غوند برتانوی تحت قومانده غوند مشر دگرمن شلتن مستقر بود؛ لارنس امر مکناتن را در دست داشت؛ مکناتن امر کرده بود یک بخش غنچه را به گارنیزون و مابقی را یکسره به بالاحصار بفرستد. بعد از پرخاش و غوغای زیاد میان لارنس و شلتن که فرد دوم در قومانده بود، شلتن تصمیم گرفت که سه قطعه را به بالاحصار بفرستد؛ قطعات مذکور با چهار توپ بدون اینکه به مقابله افغان ها مواجه شوند به بالاحصار رسیدند، این قطعات عبارت بودند از قطعه ۵۴ پیاده بومی، قطعه ششم شاه، یک دلگی از قطعه ۴۴ ملکه. پسان در طول همین روز صدای آتشباری های مهیب و فراوان در اکناف شهر شنیده شد و توپ های شاه شجاع از بالاحصار به صدا درآمدند و از داخل شهر توده های عظیم دود مانند ابر از شهر برخاست. قبل ازین آتشباری زمانیکه لارنس و شاه شجاع با هم مصروف بحث بودند، دروازه تالار تشریفات ناگهان باز شد و داماد جنرال سیل و لیدی سیل، بریدمن ستورات بزمین خورد و از تنش خون فواره کرد. چنین معلوم می شد که نامبرده بدست یک جوان افغان که لباس مندرس به تن داشت و وارد قصر شده بود در نواحی شان، روی و بغل به ضرب چاقو زده شده بود. بعد از رسیدن امداد عاجل طبی نامبرده را لارنس در محمل/ تخت روان شاه شجاع به گارنیزون های برتانیه برد که در آنجا خانمش، دخترش، جنرال سیل و لیدی سیل به داد جراحاتش رسیدند. بعد از اینکه دهان موصوف را از خون پاک کردند، از او پرسیدند که چطور هستی؟ وی تنها همینقدر قادر شد بگوید "خوو...ب" که هر دو خانم با شنیدن آن نهایت مسرور شدند.

^{۱۱} - Major Thain

^{۱۲} - Captain Grant

^{۱۳} - Captain Bellew

صبحگاهان مؤرخ ۳ نوامبر بود که مکناتن، خانم و اطرافیان وی از قلعه اقامتگاه خود در کابل به گارنیزون نظامی منتقل شدند. گارنیزون که ۴۶۰۰ مرد جنگی داشت و از جمله ۷۰۰ تن افسران و عساکر برتانوی بودند، به طول ۳۲۰۰ یارد «۲۹۲۶ متر» پارامتر دفاعی داشت و خیلی مشکل بود که تنها با شش عراده توپ ۹ پونده، چهار توپ میل کوتاه و پنج توپ ۴/۱ انچی از آن دفاع بعمل آید. حدود چهار صد یارد «۳۶۶ متر» دور تر از مرکز گارنیزون ها سنگر کمیساری انگلیس بصورت نابخردانه اعمار شده بود و شورشیان به زودی توانستند این سنگر انگلیس را محاصره نمایند، قوماندۀ این سنگر را اینسن وارن^{۱۴} بر عهده داشت. اینسن وارن بخاطر دفاع و نگهداری سنگر خواهان قوای امداد عاجل شد به خاطر آنکه تمام گدام ها و ملزومات لشکر در اطراف همین سنگر جابجا شده بود. الفنستن بعد از ظفره و تعویق زیاد دو قطعه از لشکر ۴۴ ملکه را به مدد وارن فرستاد ولی اینرا افزود که اگر حالات ازین بدتر شود، همه گدام ها باید تخلیه و بیرون شوند. زمانیکه قطعات ارسالی می خواستند به امداد وارن برسند، قوماندانان هر دو قطعه به وسیله سنگرداران قوماندان محمد شریف در زیر آتش سنگین افغان ها به ضرب گلوله از پا در آمدند. بار دیگر سعی بعمل آمد تا به مدد وارن قطعات امدادی بفرستند ولی این بار سواره نظام شورشیان بالای شان حمله آور شد. آتش مرگبار افغان ها از مناقب جبهه قوماندان شریف، از درختان، باغ های شاهی و دیوار های مجاور چنان شدید بود که حرکت عساکر برتانوی را ناگزیر به توقف نمود. الفنستن تحت فشار کپتان «بوید» و جانسن^{۱۵} مجبور شد تا به وارن امر صادر کند که از سنگر انگلیس تا آخرین رمق حیات دفاع نماید. همان شب بعد از جر و بحث طولانی تصمیم گرفته شد که به خاطر رهایی وارن، سنگر محمد شریف باید تسخیر گردد. طی همین بحث دوتن از مأمورین کشف انگلیس یکی پی دیگر تصدیق کردند که بیست تن شورشی افغان بیرون از سنگر محمد شریف سگرت می کشیدند و در گوش همدیگر نجوا می کردند بنابراین معلوم می شود که سنگر محمد شریف خیلی کوچک است. حدود ساعت چهار صبح به یک تولی عساکر امر تیار سی داده شد و حد اقل چند ساعت بعد خلاف توقع وارن، نزد او رسیدند. قبل از اینکه آنها از محل ستر و اخفاء خویش برون آیند طلوع آفتاب تازه نیش زده بود و وارن ناگهان پدیدار شد و با هر آنچه و هر کس که در غنچه و انبار باقیمانده بود یکه راست بطرف نقطه مرکزی گارنیزون حرکت کرد. گدام دومی لشکر تحت قوماندۀ کولین مکنزی در حومه بیرون از شهر در یک سنگر جابجا شده بود، مکنزی حدود ۱۶۰ مرد جنگی در اختیار داشت که از جمله ۹۰ تن آن تیر اندازان ماهر افغان بودند. مکنزی این تیراندازان افغان را منحصیث دوستان خوب خود شرح میکند که بدون کدام استرحامی بالای افغان های خود آتش می گشودند و در طول هر پنج دقیقه "خمار خود را با کشیدن چلم می شکستاندند، یکی از آنها یکنوع صدای گیتار خشن را از حنجره بیرون می کرد که معمولاً همراه با آهنگ رزمی نواخته می شود، این صدا با سرود رزمی آمیخته می شد که خیلی عجیب می نمود. «بعد از اینکه مهمات شان به پایان خویش تقرب می جوید یکی از تیر اندازان، خورد ضابط حسن خان میگوید» ما وظیفه خود را انجام دادیم، اگر لازم می دانید تا اینجا بمیریم، مرگ را می پذیریم ولی تصور می کنم ما به اندازه کافی خدمت کرده ایم. مکنزی در حالیکه متفکرانه چشم بزمین دوخته بود بعد از وقفه طولانی سرش را بلند کرده و با خورد ضابط حسن خان به توافق می رسد که به گارنیزون برتیاوی به عقب بروند؛ بدینگونه مکنزی با تمام افراد نظامی خود، زنان و اطفال شان راه خود را در بین نیروی عظیم شورشی می گشاید و خود را به جای مصون می رساند. بسیاری به این فکر بودند که چنین اقدامی حتی به مدد پنجهزار عسکر از تصور خارج بود. جنرال الفنستن که اکثریت مهمات و مواد لوژیستیکی خود را از دست داده بود به سر ویلیم مکناتن نوشت، «... ناگزیرم به عواقب ناکامی بنگرم، با در نظر داشت این حالت نه میدانم چطور زنده خواهیم ماند و یا از طریق کدام نوع اقدامات عقب نشینی نمائیم. حالا که به گرداب چنین مضیقۀ رسانده شده ایم بر شماسست تا باید چانس شرط و شرایطی را مطمح نظر قرار دهید تا از طریق آن یا زنده بمانیم و یا عقب نشینی نمائیم.»

^{۱۴} - Ensign Warren

^{۱۵} - Captain Boyd and Johnson

به تاریخ هفتم سپتمبر به استثنای بالاحصار و گارنیزیون بی بی مهرو، تمام سنگر های اطراف کابل بدست غازیان افتاد. باوجود این هم مکناتن نمیخواست بپذیرد که با یاغیان و غازیان متعصب به شرط و شرایط گردن نهد. مکناتن در واقع به رسیدن قوای امدادی ای که از کندهار و جلال آباد حرکت کرده بود چشم دوخته بود و در پهلوی آن به مهارت دیپلماتیک خود و سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» تکیه میکرد که دولت هند برتانوی به همت طلا یک قوم را بر علیه قوم دیگر تحریک می کرد، سنی را بر علیه شیعه به جنگ می انداخت، رئیس یک قوم را بر علیه رئیس قوم دیگر ترغیب می کرد و یا یک خانواده سلطنتی را بر علیه خانواده سلطنتی دیگر حمایت می کرد. مکناتن در سرچوک کابل یک شایعه پخش کرد دال بر اینکه «من به هر سردار یاغی ۱۰۰۰۰ روپیه انعام می دهم.» مکناتن به موهن لال، که حالا به حیث سکرتر و جاسوس مکناتن مقرر شده بود، اجازه داد که می تواند از ۳۰ تا ۵۰۰۰۰ روپیه را بخاطر بدام انداختن دو تن از سران قومی به طرفداری از نیرو های برتانوی مصرف نماید و به خان شیرین ۱۰۰۰۰۰ روپیه و به حمزه خان ۵۰۰۰۰ روپیه بخاطر همکاری شان انعام بپردازد. مکناتن از بین صد ها سران قومی تنها توانست نایب محمد شریف، عبدالعزیز و محمدالله خان را در دام رشوت خود گیر نماید. در نتیجه رشوت بود که چهره برجسته قیام و رهبر جنگ در سنگر بی بی مهرو عبدالله خان اُخکزی بوسیله همین عبدالعزیز از عقب به ضرب گلوله از پا در آورده شود، پسان ها باز هم همین عبدالعزیز بود که میر مسجدی خان زخمی از پنجشیر را در بسترش به قتل برساند. عبدالله خان اُخکزی و میر مسجدی خان در بین هفت تن از یلان نامدار و بزرگ جنگ اول افغان - انگلیس دو چهره برجسته بودند. عبدالله خان اُخکزی در نتیجه زخم های برداشته شده به تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۱۸۴۱م فوت کرد. پاینده خان کاکر یکی از محافظین شهزاده اکبر خان فرد دیگری بود که هنگام محاصره جلال آباد از عقب بالای اکبر خان حمله آور شد و شهزاده را زخمی ساخت و در بدل اینکار از دست موهن لال ۵۰۰۰۰ روپیه بدست آورد. جواسیس برتانوی ها شایعه پخش کردند که در عقب سوء قصد بجان شهزاده اکبر خان دست شاه شجاع نهفته بود، در نتیجه همین شایعات بود که اعتراف مهاجم بجان اکبر خان منحيث اعتراف راستین وی پذیرفته شد و اکبر خان او را عفو کرد. ولی سلطان جان سرش را از تنش جدا کرد "تا سبقی باشد برای دیگران که هیچ کس دیگری هرگز دست به چنین اقدام خائنانه نزند." «بسیاری مردم به ما گفتند که سر انجام تمام خائنین « طی جنگ آزادی بخش» نشانی و به پنجه عدالت سپرده شدند.

قلعه محمود خان مرکز قیام بود و رهبری آنرا نایب امین الله خان لوگری به عهده داشت. این سنگر مستحکم زیر آتش نیرومند توپخانه و تفنگ های فتیله ای نیروی برتانوی قرار گرفت ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد. خبر قیام کابل آهسته آهسته به سائر شهر ها و ولایات رسید. مردم پروان و کوهستان زیر لوای خوانین خود مانند میر مسجدی خان جمع شدند و برغند ها و قرارگاه های برتانوی ها هجوم بردند. یکی ازین غند ها در شمال کابل در چاریکار موقعیت داشت و متشکل از عساکر جنگی گورکه در لشکر برتانوی بود. کپتان برادفورد در مورد عساکر دلیر و جنگی خود شرح خیلی جالب دارد و نیروی تحت قومانده خود را با این اوصاف می ستاید که نیروی وی متشکل از «۳۰۰ تن هندوستانی دلیر، ۲۰۰ گورکه دلیر تر و ۱۰۰ تن افغان و هزاره قهرمان می باشد.» بعد از هفت روز جنگ، این غند های نهایت مجهز برتانوی و نیروی توپخانه آن همه دار و ندار خود را از دست داد، به استثنای چند تن مجروح که زنده مانده بودند، مانند جگرن پاتنجر که در چندین ناحیه بدن زخم برداشته بود، یک مرمی در ران خود خورده بود و در دست چپش جراحت اندک برداشته بود، بریدمن آیر شدیداً مجروح شده بود و هفت تن در بیحالی و کوفتگی عمیق فرو رفته بودند. تنها همین سه تن قادر شدند خود را در لباس افغانها زنده و مخفیانه به گارنیزون کابل برسانند.

پایان فصل یازدهم

د پانو شمیره: له ۷ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ